

هو العليم

صداقت مهمترین اصل در سیر و سلوک

و لزوم استقامت در مسیر حق

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

مقام و منزلت حضرت معصومه

سلام الله عليها

از اینکه رفقا متقبل زحمت شدند [خیلی از

لطفشان ممنون هستیم]. نه از باب تشرف به عتبه

مقدسه حضرت معصومه سلام الله عليها که توفیق

تشرّف به عتبه آن حضرت از آن طرف دنیا هم اگر

باشد، باز چیزی نیست، و ثواب و اجری که بر این

زیارت‌ها مترتب است لایدرک و لایوصف است.^۱ و

این سخن بزرگان است که بنده از زمان طفولیت به

یاد دارم که مرحوم آقای حدّاد، ایران تشریف آورده

۱. رجوع شود به کامل الزیارات، ص ۳۲۴.

بودند و در آن سفری که به قم مشرف شده بودند، ایشان مسائل عجیبی از مقام و منزلت حضرت بی‌بی می‌فرمودند.^۱

اما تا آنجایی که مسئله به زیارت رفقا و محبت و لطفی که به بنده ابراز داشتند [مربوط است] مایه شرمندگی و خجالت و شرمساری است که معمولاً ما هر سال خدمتشان می‌رسیدیم ولیکن حالا به واسطه قصور و تقصیر و کم‌همتی، آنها متقبل زحمت شدند و خیلی از لطفشان ممنون هستیم.

مطالب علامه طهرانی رهنمودهایی برای

همهٔ ادوار

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - در زمان حیاتشان هر از چند گاهی به مناسبت‌های مختلف مطالبی را خدمت دوستان می‌فرمودند. به واسطهٔ بروز حوادث و ظهور قضایای مختلف، طبعاً تذکرات و مطالبی که مورد نظرشان بود در مجالس، چه خصوصی و چه عمومی، بیان می‌کردند و ما واقعاً در آن موقع مطالب ایشان را به‌عنوان یک رهنمود و اسوه برای همهٔ ادوار

^۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۲۸۵.

و همهٔ زمان‌ها تلقی می‌کردیم و به حساب می‌آوردیم و آنها را می‌نوشتیم. الآن در دفترچهٔ خاطرات بنده این، مَلِیُّ^۱ است از سخنان ایشان که من چه به‌طور خصوصی و شخصی با ایشان در میان داشتم و چه مطالبی که ایشان می‌فرمودند و راه را نشان می‌دادند، مسیر را نشان می‌دادند،

خیلی از مطالب مطالبی است که از عهدهٔ درک و فهم ما بر نمی‌آید، علم و دانش برای رسیدن به آن مطالب کفایت نمی‌کند و نیاز به یک مسائل دیگری است؛ که بحمدالله [برای] کسانی که بخواهند واقعاً در مسیر حق و صراط مستقیم حرکت کنند، مطالبی که بزرگان فرمودند و رهنمودهایی که کردند کفایت می‌کند. نیازی نیست به اینکه در هر قدمی و در هر لحظه‌ای و در هر ساعتی و در هر حادثه‌ای آنها حضور داشته باشند و یک‌به‌یک را بخواهند تذکر بدهند، منتهی همهٔ اینها در گرو این است که انسان بخواهد صادق باشد.

صدق، کلید اصلی بهره‌مندی از

^۱ مملو، سرشار

رهنمودهای اولیاء

کلید اصلی و اساسی سعادت انسان صدق است. اگر این صدق نباشد پیغمبر آخرالزمان هم بیاید کاری از دستش برنمی‌آید. امام زمان هم اگر ظهور کند کاری از دست امام زمان هم برنخواهد آمد. مهم این است که ما صادق باشیم، با خودمان دورو نباشیم، منافق نباشیم، ظاهر و باطن ما دوگونه نباشد؛ اگر این طور باشد خداوند آنچه را که به صلاح ماست به هر طریقی که خود صلاح می‌داند برای ما القا می‌کند و ما را به آن راه صحیح و راه حقیقی می‌رساند.

اگر این صدق نباشد، کلام پیغمبر را هم می‌پیچانی! پیغمبر هم باشد [او را] دور می‌زنی! امام زمان هم بیاید [همینطور!] امام زمان که از پیغمبر بالاتر نیست! چه کردند با جدش [رسول خدا]؟! هر حرفی که زد، تأویل کردند. هرچه گفت عوض کردند. راویانی درآمدند با آن چاپخانه‌ای که - ماشاءالله - به جای روزی هزار جلد کتاب، یک میلیون دروغ و روایت بیرون می‌داد؛ [می‌گفتند:] رسول خدا این را گفت! رسول خدا این را گفت!

رسول خدا منظورش این بود! چه بود! آمدند و یک
عده را با همین روایات به دنبال خودشان بردند و از
راه منحرف کردند و آنها را از مسیر اهل بیت در مسیر
ضلال قرار دادند.^۱

آخر حیوان! تو مگر پیغمبر را ندیدی؟ تو مگر
کلام پیغمبر را نشنیدی؟ این چه معنا دارد که بیایی
از کلام یک ابوهریره و امثال ذلک، این طور راحت را
عوض کنی؟! چرا؟ چون صدق نداری! چون صدق
نداری خدا وسائل برای اضلال تو را هم فراهم
خواهد کرد. بالأخره شیطان هم که بی کار نمی نشیند،
او هم مأموریت دارد. همان طوری که ملائکه مقرب
مأموریت دارند، جبرائیل مأموریت دارد، اسرافیل
مأموریت دارد، ملائکه رزق مأموریت دارند، ملائکه
علم، ملائکه هدایت اینها مأموریت دارند و آن مسیر
حق و صحیح را به تک تک افراد در نفوسشان و در
عقولشان و در ضمائرشان القاء می کنند، ابلیس و
شیاطین و جنود او هم مأموریت دارند. آنها بی کار

^۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون وضع و جعل حدیث رجوع شود به مطلع
انوار، ج ۶، ص ۷۳ - ۲۶۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص
۶۳ - ۷۳.

نشستند، در تک تک ما نفوذ می کنند، از هر جا ببینند که می شود وارد شد وارد می شوند. می گردند، می گردند، می گردند [تا آن نقطه ضعف را پیدا کنند].

الآن این نقطه نقطه ضعف دارد، از این نقطه اش الآن می شود وارد شد، از این روزنه این مطلب را به او به گونه ای دیگر و به شکلی دیگر می شود القاء کرد.

توضیحی درباره روایت کُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ

اللبون

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: کُنْ فِي

الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّبُونِ، لَا ظَهْرٌ فَيْرُكَبَ، وَلَا ضَرْعٌ فَيُحَلَبُ؛

«در فتنه مانند بچه شتر باش، نه پشتی دارد که بتوانی بر او سوار شوی، و نه می تواند شیری بدهد که او را بدوشی.» یعنی کنار باش و نگذار در موارد فتنه و در زمان فتنه و در جایگاه فتنه، دو طرف فتنه از تو به نفع خودشان استفاده کنند؛ حرفی بزنی، راهی بروی، قدمی برداری، سخنی بگویی، اقدامی بکنی که یکی از آنها بتوانند از تو استفاده کنند و از موقعیت تو برای رسیدن به مطلوبشان و برای رسیدن به مقصودشان

۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۶۹.

بتوانند بهره بگیرند. [بگویند:] بین آقای فلانی هم با ماست! بین آقای فلانی هم همان حرف ما را می‌زند! بین فلان کس با این موقعیت دارد همین را می‌گوید! بین فلان آقا، فلان عالم، یک‌هم‌چنین شخصیّتی، صاحب یک چنین چیزی، رئیس یک هم‌چین [جایی] او هم دارد مطلب ما را می‌گوید، پس ما درست می‌گوییم! پس ما بر حقیم! این چیست؟ [این] کولی‌دادن و شیر دوشیدن برای آنهاست. حضرت می‌فرماید: «کنار باش».

فتنه یعنی چیزی که موجب گمراهی انسان است، مطلب در آن روشن نیست. یک وقتی برای انسان یک مسئله مثل روز روشن است، حق برای انسان هویدا است، حق را انسان تشخیص می‌دهد و روی آن می‌ایستد و قسم حضرت عباس هم می‌خورد که والله و بالله همین است و غیر از این نیست. مسئله پیدا است، مسئله روشن است، در اینجا دیگر فتنه معنا ندارد. مسئله وقتی که روشن است انسان بایستی که به همان راه برود و همان مطلب را باید پیگیری کند و به کس دیگری هم نباید توجه و اعتنا کند.

استقامت در مسیر حق با وجود قلت افراد

[اگر] تمام دنیا یک طرف بایستد و به انسان بگویند که بیا به طرف ما، آیا انسان باید برود؟ رسول خدا وقتی که به نبوت و به رسالت مبعوث شدند در مکه چند نفر طرفدار داشتند؟! فقط دو نفر حضرت خدیجه، امیرالمؤمنین والسلام! حتی عموی پیغمبر هم در طرف مقابل بود، مشرک بودند. تمام قریش همه یک طرف بودند، تمام جزیره العرب یک طرف بودند، تمام افراد همه در یک طرف بودند و رسول خدا آمد تک و تنها مطلب را به حضرت خدیجه و به امیرالمؤمنین القا کرد، هر دو پذیرفتند. این دو نفر، دو فردی بودند که با رسول خدا بودند.^۱ نگاه نکردند که ما دوتا الآن در اینجا تنهاییم، ما در مکه تنهاییم، این همه در مقابل ما هستند، فردا چه می شود؟ چطور با اینها مقابله کنیم؟

تمام اینها را کنار گذاشتند. چرا؟! چون حق که دیگر فکر کردن ندارد، حق که دیگر ایستادن ندارد، حق که دیگر مقابله کردن ندارد. فردا چه می شود

^۱. رجوع شود به الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۰ و ۵۷.

یعنی چه؟ نهایتش این است که شما را می‌کشند،
خب بکشند! مگر ما در این دنیا زنده هستیم که
بمانیم؟! ما در این دنیا زنده هستیم که به حق برسیم،
حالا وقتی تو به حق رسیدی دیگر می‌خواهی منتظر
چه باشی؟ **(فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ)**^۱ برای چه
می‌خواهی [در این دنیا] باشی؟

تمام همّت ما این است که به مرام و مکتب
سیدالشهدا برسیم. حالا شب عاشورا شد و شما در
خیمه سیدالشهدا هستید، آیا باید به فکر این باشی
فردا چه می‌شود؟! هرچه می‌خواهد بشود، هرچه
می‌خواهد بشود. معلوم است فردا چه خواهد شد،
معلوم است فردا سرگذشت به کجا خواهد کشید.
یعنی تمام همّت انسان این است که به این نقطه برسد
و وقتی به این نقطه رسید دیگر فکر کردن چه معنا
دارد. این مسئله مسئله حق است.

یعنی وقتی که انسان به مکتب اولیاء رسید، وقتی
که انسان به مبانی اولیاء رسید، دیگر نباید به فکر این

^۱. سوره یونس (۱۰) آیه ۳۲. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۸:
«از حکم خدا که حق است اگر تجاوز شود غیر از باطل و ضلالت چیز دیگر
نخواهد بود.»

باشد آیا این مبانی پشتوانه دارد یا ندارد؟ افرادی به دنبال این، هستند یا نیستند؟ چند نفر الآن از این قضیه حمایت می‌کنند؟ این حامی چه مقدار است، کم است، زیاد است، بسیار است؟ هیچ کدام اینها معنا ندارد. چرا؟ برای اینکه انسان به مقصود رسید، البته دیگران هم به این مطلب برسند باعث خوشحالی انسان است، باعث ابتهاج انسان است که دیگران هم از این مسئله بهره‌مند شوند؛ اما اینکه ما در این فکر باشیم و به این مسئله بیندیشیم و این را دغدغه خود قرار بدهیم که چه مقدار از افراد به دنبال هستند و چقدر نیستند، خود این ضلالت است، این خودش یعنی ضلالت. **(فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ)**^۱ تمام شد. به مطلب رسیدی دیگر تمام شد. دیگر دنبال چه کسی هستی؟ مگر اینکه انسان تکلیف داشته باشد که بخواهد برود مطلبی را اعلان کند [که] یک مطلب دیگر است؛ به او گفتند برو، نگفتند سر جایش بنشیند.

چرا خیلی از افراد حق را نمی‌پذیرند؟

۱. سوره یونس (۱۰) آیه ۳۲.

خیلی از افراد - بلکه قاطبۀ افراد - هستند که اینها
بر همان تفکر و بر همان موقعیت و بر همان زمینه‌ای
که هستند می‌خواهند بمانند! به ما چه ربطی دارد؟
چرا ما بیاییم حرصش را بخوریم؟! چرا ما بیاییم
غصه‌اش را بخوریم؟! می‌گوییم آقا این آب است،
می‌گوید نه آقا این دوغ است! [می‌گوییم:] آقا این
آب است. [می‌گوید:] نه. خیلی خب هست که
هست، هرچه هست، بله هرچه شما می‌گویی!
نمی‌خواهند بفهمند، نمی‌خواهند چشم را باز کنند،
نمی‌خواهند حق را بفهمند. چرا؟ به خاطر همان
چیزی که عرض کردم: با خودشان صداقت ندارند.
چون صداقت ندارند خدا هم چشمشان را می‌بندد.
[اینها] بر اساس همان تفکراتشان هستند. مدام
می‌گردند تا برای آن منویات وسیله و دلیل پیدا کنند،
مدام کتاب‌ها را ورق می‌زنند، مثلاً یک کتاب که
پانصد صفحه است چهارصد و نود و هشت
صفحه‌اش راجع به یک قضیه است، یک دفعه در یک
صفحه یک مطلبی پیدا می‌کند که می‌تواند آن را
پیش خودشان استفاده کند، همان یک ورق را
می‌کشند بیرون: در این کتاب این را نوشته است.

چهارصد و نود صفحه را کنار گذاشتی که بر علیه تو است، این یکی را در آوردی! اینها این طوری هستند.

اگر هزار مطلب از امام زمان هم بشنوند، همه اینها [را توجیه می کنند]. اینهایی که من خدمتتان عرض می کنم، چون خودم زمان مرحوم آقا می دیدم، خودم در زمان مرحوم آقا شاهد بودم که وقتی آقا صحبت می کردند [اینها اینطور بودند]. مثلاً [وقتی مرحوم آقا] صحبت می کردند، خیلی ها تا آنجایی که نمی توانستند از این مطالب برای آن منویات و مقاصد استفاده کنند خیلی حالشان حال درستی نبود، ولی تا یک مطلب دوپهلو بود، تا یک قضیه و یک کلام می گفتند که این کلام می توانست [به نفع خواسته های آنها باشد] یک دفعه خنده شان باز می شد! چه شد؟! پدرمان نیم ساعت دارد حرف می زند چرا مثل مربای آلو ابروهایت درهم رفته است؟! اما تا یک کلمه اش، تا یک جمله اش، یک خُرده دوپهلو است همچین [خوشحال شدید!]

این برای چیست؟

معلوم است این تابه حال به ایشان گوش نمی داده

است! به خودش گوش می‌داده است، به نفس خودش توجه می‌کرده است! و چون کلام ولیّ خدا را موافق نمی‌دید، اعصابش بهم می‌ریخت. چون کلام ولیّ خدا را مطابق با منظور و مقصد و هدف و سیره [خودش] نمی‌دید [بهم ریخته بود]، اما تا دید که در یک جمله، می‌شود از این جمله در مسائل مختلف و در مطالب مختلف استفاده بشود، یک دفعه می‌بینی [خوشحال می‌شود]: هان! دیدی آقا همین مطلب ما را گفتند! این [حال] به خاطر چیست؟ به خاطر اینکه صداقت نیست، صداقت وجود ندارد، نفاق وجود دارد، دورویی و نیرنگ وجود دارد. توجه می‌فرمایید؟! مطلب این است.

از آقا (مرحوم علامه) بالاتر دیگر کیست؟ مدام می‌خواهد مطلب را بگوید، قضیه را بگوید که باید انسان این‌طور باشد، باید در یک چنین وضعیتی این‌طور باشد. [ایشان] نمی‌تواند صریح بیان بکند، اگر می‌توانست، صریح می‌گفت. [لذا] با عبارات مختلف، با الحان مختلف و با تعابیر مختلف می‌خواهد آنچه را که منویّ است بگوید. اینها برای چیست؟

اینها برای این است که ما آمده‌ایم در کنار ولیّ
خدا، ما نشسته‌ایم در کنار او ولی این نشستن فقط
نشستن ظاهر است. به نحوی نشستیم که این
حضور در جان ما تأثیر بگذارد، در فکر ما تأثیر
بگذارد و در ضمیر ما فرو برود و ضمیر را عوض
کند، نفس را عوض کند، روح را عوض کند، آنچه
را که در نیّت و منظور اوست بیاید جایگزین شود.
اگر این طور بشود چه می‌شود؟ دائماً [انسان] تغییر
می‌کند، دائماً عوض می‌شود.

لذا وقتی که مجلس تمام می‌شد می‌دیدیم
بعضی‌ها یک برداشت کردند، بعضی‌ها یک برداشت
دیگر کردند. او که یک حرف رازد، او که یک مطلب
را گفت، پس چرا دو جور برداشت است؟ به خاطر
اینکه نفاق وجود داشته است، نفاق هست، صداقت
ندارد، و آثارش هم بعداً مشخص می‌شود، وقتی
کسی این طور است بعداً معلوم است که چه خواهد
شد!

لزوم تبعیت از حق، نه از افراد

اینجاست که ما به این نکته می‌رسیم که انسان

باید راه حق را ببیند و به دنبال آن راه برود. تحت تأثیر صحبت‌های این و آن قرار نگیرد. کسانی که امروز یک جور صحبت می‌کنند، امروز یک جور مطلب ارائه می‌دهند و وقتی که آن مطلب برخلاف توقع شد، زود رنگ عوض می‌کنند و چهره عوض می‌کنند و مطلب دیگری [می‌گویند]! شما تا دیروز که این را می‌گفتید! شما که تا دیروز این مطلب را ارائه می‌دادید! چه شد؟! وقتی دیدید آن مطلب غیر از آنچه [شما می‌گفتید] درآمد آن وقت صحبت را عوض می‌کنید که، نه منظور ما این بوده است! نه، منظور ما آن بوده است! نه، منظور ما این قسم بوده است! نه، ما که علم غیب نداشتیم! بله که علم غیب نداری، [وقتی] علم غیب نداری ساکت بنشین در خانه‌ات صدايت در نیاید. معلوم است که علم غیب نداری! علم غیب برای شماها نیست! علم غیب ربطی به شما ندارد!

اهمیت علم و یقین در سیر و سلوک

اولیاء می‌گویند: در این شرایط باید راه و روشی را در پیش بگیری که پایت جای پای مطمئن باشد؛ قدمی که برمی‌داری را بدانی، بتوانی روی آن قسم

بخوری. [اگر قسم] می خوری برو جلو، اگر هم خطا شد اشکالی ندارد. ولی اگر نتوانستی روی آن قدمی که برمی داری و روی آن سخنی که می گویی و روی آن موضعی که می گیری، قسم بخوری حق نداری جلو بروی. [اینکه انسان بگوید:] «حالا إن شاءالله خدا درست می کند!» [درست نیست]. نه آقا خدا درست نمی کند، چنان پس گردنی می زند! یعنی چه که خدا درست می کند؟! یک ملّتی به یک راهی بروند و بگویند إن شاءالله خدا درست می کند! نه خیر این خبرها نیست. یک عده فلان کار را انجام بدهند بگویند خدا درست می کند، نه آقا خدا درست نمی کند خیلی هم خراب می کند. [می دانید] چرا؟

[چون] خدا به تو دوتا چشم داده است. چطور شد وقتی که یک چیزی را ببینی سمّ است - وقتی این لیوان را ببینی سمّ است - اگر صد نفر تمام این افراد بیایند بگویند: آقا این برای شما خوب است. می گویی اگر خوب است خودت بخور! چرا اینجا انجام نمی دهی؟ اما در مسائل و قضایا، در قضایای سیاسی، در قضایای اجتماعی، در مسائل دیگر

همین طور چشمت را می‌بندی به [حرف] این و آن [که می‌گویند:]، برو این کار را بکن، برو آن کار را بکن [عمل می‌کنی]!! نه آقا هزارتا تبعات دارد، هزارتا قضیه دارد.

اینجاست که پای مسئولیت جلو می‌آید، اینجاست که پای تکلیف جلو می‌آید، اینجاست که پای تعهد و التزام جلو می‌آید. انسان هر کاری را نمی‌تواند بکند، هر قدمی را نمی‌تواند بردارد، هر سخنی را نمی‌تواند بگوید. مطلبی که عاقبتش معلوم نیست نمی‌تواند به دنبال آن برود. مگر ندیدید؟ مگر نفهمیدید؟ مگر ندیدیم چه شد؟ اینها همه برای چیست؟ برای این است که همین‌طوری مسائل را سرسری گرفتند، قضایا را سهل گرفتند، از تک‌تک کارهایی که انجام می‌دهید [حسابرسی می‌شود].

مرحوم آقا می‌فرمودند، از قول یک نفر نقل می‌کردند که من فلان کس را دیدم که [از دنیا] رفته بود و در آنجا (قیامت) به مشکلاتی برخورد کرده بود. بعد به من گفت: «فلانی از خطورهایی که در زمان حیاتم به ذهنم خطور می‌کرد الان دارند حسابرسی می‌کنند.» خطوری که هنوز به زبان هم

نیاورده است. [حسابرسی می‌کند] که چرا باید یک چنین قضیه‌ای به ذهنت خطور بکند؟

[البته] نه حالا صرف خطور، [بلکه] یعنی ایستادن روی آن و فکر کردن و به دنبال آن حرکت کردن، و إلاً صرف خطور که غیراختیاری است. البته انسان باید خود را از نظر مراقبه و تربیت به نحوی قرار بدهد که حتی خطور اینها هم در ذهن نیاید. [آن فرد] گفت: «دارند [از خطورات من] حسابرسی می‌کنند.» حالا انسان بخواهد حرف هم بزند، قدم هم بردارد، اقدامی هم بکند!

تأکید بزرگان بر اجتناب از پرداختن به مسائل

متفرقه

لذا بزرگان در آن زمان‌ها تأکیدی که به ما داشتند می‌فرمودند: «نگاه کنید و راه خودتان را بروید، به این طرف و به آن طرف توجه نکنید. توجه به این طرف و آن طرف ابطال عمر است و اسراف وقت است و امحاء فرصت‌هایی است که خدا برای انسان در نظر گرفته است.» آن نفسی که باید به مسائل دیگر بیندیشد، آن فکر و ذهنی که باید به قضایای دیگر

فکر کند، باید به بدبختی‌های خودش فکر کند، باید به بیچارگی‌های خودش فکر کند، به آنچه را که باید به دنبال [آن] برود فکر کند، صرف این کرده که این چه کار کرد؟ آن چه کار کرد؟ آنجا چه شد؟ آنجا ترقه زدند و همین چیزها؛ چیزهای صد من یک غازی که نه ارزش فکر کردن دارد، نه ارزش مطالعه دارد، نه ارزش پیمودن دارد. بعداً هم وقتی که یک ماه، دو ماه، شش ماه از قضیه می‌گذرد؛ چه شد؟ هیچ چیزی اتفاق نیفتاد! [آن وقت با خودش می‌گوید:] «عجب! چه وقتی را ما اینجا گذرانیدیم! چه عمری را ما در این حرف‌ها تلف کردیم!» دنیا هم دارد به روال خودش می‌رود، اصلاً به ما کاری ندارد. این وسط چه کسی باخت؟ ما باختیم. ما باختیم که گول همین حرف‌ها را خوردیم، گول همین روزنامه‌ها را خوردیم، گول همین چیزها را خوردیم. اگر از اول دنبال کار خودمان می‌رفتیم اقلأً دلمان نمی‌سوخت که ما آمدیم در این قضایا وقت گذاشتیم، در این مطالب فرصت داشتیم [و فرصتمان را هدر کردیم].

بزرگان این را به ما یاد دادند، گفتند برو دنبال کار خودت، برو دنبال بیچارگی‌های خودت، برو دنبال

بدبختی‌های خودت، برو دنبال اینکه بین الآن چه چیزی به دردت می‌خورد، چه چیزی می‌تواند [به تو کمک کند].

اهمیت مطالعه آثار بزرگان در هدایت

سالک

خدا شاهد است من شب‌ها قبل از خواب وقتی می‌خواهم استراحت کنم حتماً باید مطالعه‌ای بکنم؛ حالا یک صفحه، پاراگرافی، دو صفحه. همین دیشب کتاب روح مجرد مرحوم آقا - همیشه چند تا کتاب کنارم هست؛ دیوان مولانا هست گاهی اوقات مثنوی مولانا را نگاه می‌کنم، گاهی اوقات حافظ را، گاهی اوقات از کتاب‌های مرحوم آقا - یک پاراگراف از روح مجرد را خواندم، گفتم عجب این معنا تا به حال اصلاً به ذهن من نرسیده بود. ایشان در اینجا چه توضیحی می‌دهند چه مسائلی [را مطرح می‌کنند!] این مطالبی که خدمتتان می‌گویم همین چیزهایی بود که دیشب خواندم. گفتم فردا بروم یک مقداری از اینها را - اگر قرار بر مزاحمت و صحبتی هست - برای رفقا بگویم.

یک پاراگراف می‌آید اصلاً وضع انسان را عوض

می کند. یک جمله اولیاء خدا یک داستان، یک قضیه، می آید زندگی انسان را تغییر می دهد. قبل از انقلاب، در زمان شاه هنوز انقلاب نشده بود با مرحوم آقا در خیابان فخرآباد طهران، دروازه شمیران، داشتیم قدم می زدیم - صبح بود از بین الطلوعین گذشته بود - ایشان یک قضیه برای من تعریف کردند آن قضیه زندگی من را تا الآن تغییر داد. ببینید، یک قضیه، که [فرمودند:] «در فلان جا ما فلان و فلان و فلان و چه کردیم.» تمام شد. ذهنیات من، منویات من، افکار من، اصلاً کل سیستم انسان را عوض می کند. یک مطلب، یک کلام از اولیاء، یک کلام از بزرگان [انسان را تغییر می دهد.]

این مطالب را مرحوم آقا برای چه کسی نوشتند؟ جداً برای چه کسی؟ برای من نوشتند، من در این سن، برای شما نوشتند. اینها مطالب مطالبی نیست که ما اصلاً [اینها را دست کم بگیریم]. حالا ما اینها را ول کنیم برویم دنبال اینترنت که آن یکی چه شده است، آن یکی رئیس شد، آن یکی مرئوس شد، آن یکی رفت بالا، آن یکی آمد پایین؛ هیچ، صد من یه غاز [هم ارزش ندارد].

اینها مطالبی است که انسان را احیاء می کند و راه
را به انسان نشان می دهد، مسیر را به انسان نشان
می دهد. **كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّبُونِ** یعنی همین؛ یعنی
در کنار باش، نرو، نرو این طرف، نرو آن طرف، دل
نده، ذهن نده، دلت را نسپار، خودت را در اینجا
نینداز که با فکر خسته و اعصاب خرد و بهم ریختگی
روحي و نفسي و اینها بخواهی روزت را بگذرانی،
نماز بخوانی، روزه بگیری. آخر این چه نمازی
است؟ این چه روزه‌ای است؟ این چه حجّی است؟
[خیلی فرق است بین اینگونه عبادت کردن] تا اینکه
انسان بخواهد جدای از اینها [با ذهن آرام عبادت
کند].

و شما خیال نکنید که این مطالب قابل درک
نیست! نه، خیلی بهتر از آنها ما می فهمیم، خیلی
بیشتر از آنهایی که اهل این مسائل و دنیا هستند ما
درک می کنیم، خیلی بالاتر [ما می فهمیم]؛ ولی مگر
انسان باید درکش را اینجاها بگذارد؟ مگر انسان باید
وقتش را اینجاها بگذارد؟ اینکه چیزی نیست آقا!
اهل دنیا خودشان دنیا را می گردانند.

کلام علامه طهرانی درباره دنیا و اهل آن

مرحوم آقا به من می فرمودند:

«دنیا را به دنیا داران بسیار، تو غصه دنیا را نمی خواهی بخوری، هستند کسانی که بخواهند به اندازه کافی درد دنیا را داشته باشند نه درد آخرت.»

درد دنیا را داشته باشند و کیف کنند، لذت ببرند، عمر بگذارند، بی خوابی بگذارند، اعصابشان را بگذارند، صحت و سلامتی و... همه [وجودشان را بگذارند]. از من به شما نصیحت: «هیچ غصه نخورید، خدا به اندازه کافی کسانی که در این دنیا بخواهند بر سر همدیگر بزنند درست کرده است.»

داریم می بینیم. در همه دنیا همه کشورها همه جا هستند. لذا از این نظر هیچ موجب نگرانی نیست، الحمدلله. یک وقتی فکر نکنیم اگر ما در این مسائل دنیا دخالت نکردیم کار دنیا هم می ماند! نه آقا جان!

دنیا به جای خود [برقرار است]. برویم به فکر بیچارگی آخرت خودمان باشیم. آن را کسی نمی آید برای ما انجام بدهد، آن را ما باید خودمان باشیم. دنیای ما را دیگران می گردانند، از این نظر مشکل

نداریم. آنچه که کسی به ما فکر نمی‌کند، آنچه که کسی درد ما را درک نمی‌کند، آنچه که کسی به داد ما نمی‌رسد، مسائل مربوط به آن طرف است!

لذا باید این مطلب را در نظر داشته باشیم که خود مرحوم آقا - رضوان الله علیه - و بزرگان، خودشان هم به دنبال همین قضیه بودند. و اتفاقاً در این مطلب آنها خودشان دستگیری می‌کنند، آنها خودشان می‌آیند و به داد آدم می‌رسند. منوط به اینکه ما بخواهیم به دنبال برویم، ما بخواهیم پیگیری کنیم، [آن وقت] خودشان می‌آیند و دستگیری می‌کنند.

معنای انتظار در روایت أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي

إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ

یک روایت عجیبی است از حضرت عسگری علیه السلام، ظاهراً در احتجاج است که مرحوم آقا هم این روایت را در کتاب آورده‌اند.^۱

[در جایی دیگر] حضرت در ضمن آن نامه‌ای که

می‌نویسند می‌فرمایند: **فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ**

قَالَ: أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ؛ انتظار فرج دارای

^۱. مطلع انوار، ج ۹، ص ۴۲۸ و ۴۲۹.

اجر عظیم و دارای ثواب بسیار است. بعد خود حضرت عسگری علیه السّلام می فرمایند: و لا تَزَالُ شِيعَتُنَا فِي حُزْنٍ، حَتَّى يَظْهَرَ وَكَلْدَى الَّذِي بَشَّرَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ در زمان غیبت شیعیان ما در حزن و اندوه هستند تا آن فرزند من که پیغمبر بشارت دادند ظهور کند که يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.^۱

معنای انتظار همین معنای حرکت کردن در دو طرف افراط و تفریط است که انسان بتواند حرکت کند و با نامالایمات کنار بیاید. این چیزی نیست که انسان بخواهد راحت یک راهی را طی کند، بالأخره مسائلی دارد، مشکلاتی دارد، قضایای مختلفی هست که برای انسان پیش می آید، اما انسان نباید دلسرد شود و باید راه خود را برود.

توضیح روایتی از امام حسن عسگری علیه السلام

یک روایت دیگر که در نظرم بود آن روایت هم

^۱ . مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۴۲۵ و ۴۲۶، با قدری اختلاف.

از امام عسگری علیه السّلام است که راجع به مطالبی
از امام صادق علیه السّلام راجع به علمای سوء بیان
می‌کند.^۱ راجع به یهود و نصاری و افرادی که اینها
به دنبال علمایی می‌روند و حرف آنها را بدون تحقیق
و بدون تدبر گوش می‌دهند و عمل می‌کنند.

بعد آن [راوی] سؤال می‌کند می‌گوید: «آیا در
مسلمان‌ها هم همین است، شیعه‌ها هم همین است؟»
حضرت می‌فرمایند: «بله، شیعه‌ها هم همین هستند،
این فقط اختصاص به یهود و نصاری ندارد، شیعیان
هم همین‌اند.» شیعیان هم نمی‌توانند بگویند حالا به
صرف اینکه این عمامه به سر دارد، به صرف اینکه
درس خوانده است، انسان هرچه بگوید گوش
بدهد، نه، ممکن است خلاف بگوید، ممکن است
غیر از این بخواهد بگوید.

چند سال پیش در یک قضیه‌ای من طهران بودم،
یک مخدره‌ای گفت در فلان جلسه‌ای که در قلّهک
هست، فلان خانم گفته: «یکی از افرادی که در این
جلسه شرکت می‌کنند، امام زمان علیه السّلام را

^۱. رجوع شود به الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۶ - ۴۵۸.

بین الطلوعین در حال ذکر و مکاشفه دیده است و
[حضرت] گفته‌اند که شما باید به فلان کس رأی
بدهید!» من گفتم: «آن امام زمان نبود، آن حضرت
ابلیس بود، شیطان بود که به این صورت درآمده
بود!» بعد هم که دیگر همه بهتر از ما می‌دانند که چه
شد!!

مگر انسان می‌تواند به هر کسی، به هر چیزی، به
هر حرفی مگر [عمل بکند؟!][مگر] می‌تواند سرش
را پایین بیندازد [و همینطور بدون علم عمل
بکند?!]، نه آقا جان! حساب دارد. می‌آیند یقۀ انسان
را می‌گیرند می‌گویند ما شما را با چهار پایان متمایز
خلق کردیم، آنچه که در اینجای شما (مغز) گذاشتیم
در سر آن الاغ و گاو نگذاشتیم! اگر تو این را به کار
نینداختی پس با آن حیوان چه فرقی می‌کنی؟!
این طور نیست [که یکی بگوید:] او آمده مکاشفه
کرده! او آمده خواب دیده! [و بعد انسان ترتیب اثر
بدهد!] این حرف‌ها چیست؟ این مسائل چیست؟
این بازی‌ها چیست؟ این مسخره کردن‌های شعائر
دینی چیست؟ این توهین و اهانت به اسلام و پیغمبر
چیست؟ چقدر ما کم آوردیم تا مجبور بشویم این

مطالب را دست آویز قرار دهیم و متوسل به اینها بشویم؟!!

اما کسی که صادق باشد. امام عسگری عجیب است - چند وقت پیش این در نظرم بود - حضرت می‌فرماید: **لَا جَرَمَ أَنَّ مَنْ عَلِمَ اللَّهَ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ هَؤُلَاءِ**

الْقَوْمِ، عجیب است در این زمان فتنه، در این زمان هزار رنگ، در این زمان غوغا و آشوب، در این زمانی که هر کسی مردم را به سمت خود می‌طلبد؛ و **كُلُّ يَجْرُ النَّارِ إِلَى**

قُرْصَتِهِ،^۱ در این زمان اگر کسی که صادق باشد؛ **لَا جَرَمَ أَنَّ مَنْ عَلِمَ اللَّهَ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ**، نگوییم زمان

غیبت است، نه، زمان غیبت و حضور ندارد. امام علیه السلام ولایت کلیه دارد، ولایت امام ربطی به زمان ظهور ندارد، آن ولایتی که مربوط به ظهور باشد آن دیگر ولایت نیست. آن محدود است به سعۀ علمی امثال ما، نه اینکه آن ولایتی که در تمام شئون ما و در تمام

^۱ . مجمع الأمثال (آستان قدس)، میدانی، ج ۲، ص ۱۰۰. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۰۷:

«هر شخص آتش تنور را به سمت نان خود سوق می‌دهد.»

نفوس ما و ذرات وجود ما ساری و جاریست، آن ولایت [ولایت امام] است.

[امام حسن عسکری می فرمایند:] هر کسی را که

از همین افراد خدا بداند که **أَنَّهُ لَا يُرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ؛**

- فقط و فقط، لَا يُرِيدُ إِلَّا حضرت استشنا می کند -

فقط و فقط صیانت دینش را می خواهد، می خواهد

دنبال دینش بگردد، نه دنبال دنیا، نه دنیا و دین هر دو

را داشته باشیم، نه اینکه هم تبلیغ بکنیم و هم حساب

دنیا را داشته باشیم! نه! این قاطی است، این آدم آدم

راه راست نیست؛ این دنبال پول است، این پول را از

راه تبلیغ دین می خواهد بدست بیاورد؛ مفت

نمی ارزد، مفت.

یک دفعه یکی از دوستان جایی رفته بود. یک

کسی داشت صحبت می کرد، به این طرف و آن طرف

هم زد. رفت پیشش گفت: آخر تو نمی توانی درست

صحبت کنی؟ چرا از این طرف و آن طرف می گویی؟

گفت: فلانی چرا می خواهی نان ما را آجر کنی!؟

گفت: حال که قرار است نانت آجر نشود، پس هرچه

می خواهی بگویی بگو.

أَنَّهُ لَا يُرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ وَتَعْظِيمَ وِلْيَتِهِ؛ می خواهد

امام زمانش را به مردم نشان بدهد، نه این و آن و این و آن را. منظورش این است که امام زمانش را نشان بدهد، معرفت و لیش را پیدا کند، به دنبال آن ولیّ برود. این شخص، امام عسگری می فرماید: خدا اگر بداند از میان این مردم کسی یک چنین حالی دارد لم يتركه في يد المتلبس الكافر او را در دست این افراد کافری که اینها برای همین آمدند نمی گذارد؛ برای همین که افراد را به سمت خود بکشند؛ گاهی با مکاشفه می کشند، گاهی با بنر و اعلامیه می کشند، گاهی با فتوا دادن می کشند، گاهی با حکم کردن می کشند، گاهی با تهدید می کشند و گاهی با الفاظ و سخنان فریبنده این قلوب را جذب می کنند. نه [خدا او را رها نمی کند]. لم يتركه في يد المتلبس الكافر، ولكنه يقضي له مؤمناً يقف به على الصواب؛ یک مؤمنی را سر راهش قرار می دهد او می آید دستش را می گیرد، ثم يوفقه الله للقبول منه؛ - هرچه هست اینجاست - حالا وقتی که این مؤمن آمد، اینکه خدا در قلبش نور گذاشته، اینکه یک چیزهایی می فهمد

که بقیه نمی فهمند، این را سر راهش قرار می دهد
يُوفِّقُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ؛^۱ و توفیق می دهد که از او
بپذیرد، این خودش یک حرف است.

مواجهه برخی افراد با کتب علامه طهرانی و عاقبت آن

مرحوم آقا چقدر کتاب نوشتند؟ چقدر افراد
پذیرفتند؟ چقدر افراد گفتند این آقا آمده خودش را
در مقابل فلانی و فلانی مطرح کند؟ چقدر افراد از
همین معممین و غیر معممین آمدند و سُخریه
گرفتند؟ [خودش را] می خواهد مطرح کند یعنی
چه؟! تو کتاب را بخوان، ببین حرفش درست است
بپذیر، حرفش درست نیست نپذیر.

«نه، این آمده خودش را مطرح کند!» همان‌هایی
که این حرف را زدند، همان‌ها الآن دنیا زده بر
سرشان و رفتند پایین؛ همان‌ها! نوش جان بخور!

۱... و هُوَ لَاءَ عُلَمَاءِ السَّوِّءِ النَّاصِبُونَ الْمُتَشَبِّهُونَ بِأَنَّهُمْ لَنَا مُوَالُونَ وَ لِأَعْدَائِنَا
مُعَادُونَ وَ يَدْخِلُونَ الشَّكَّ وَ الشُّبُهَةَ عَلَى ضِعْفَاءِ شِيَعَتِنَا فَيُضِلُّونَهُمْ وَ يَمْنَعُونَهُمْ
عَنْ قَصْدِ الْحَقِّ الْمُصِيبِ لَا جَرَمَ أَنَّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَنَّهُ لَا
يُرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ وَ تَعْظِيمَ وِلْيَتِهِ لَمْ يَتْرُكْهُ فِي يَدِ هَذَا الْمُتَلَبِّسِ الْكَافِرِ وَ لَكِنَّهُ
يُقَيِّضُ لَهُ مُؤْمِنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ ثُمَّ يُوفِّقُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ
بِذَلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ يَجْمَعُ عَلَى مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنًا فِي الدُّنْيَا وَ عَذَابَ
الْآخِرَةِ... الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

چرا؟ چون تو آن موقع هم صداقت نداشتی. آمدی حرف را با آن شخصیت خاص خودت مقایسه کردی [گفتی] این آمده خودش را در مقابل او قرار داده پس مطرود است، پس نباید به حرفش گوش داد، پس نباید به مطالب او توجه کرد. هیچ نرفتی با ذهن باز، با ذهن بی طرف بدون اینکه بخواهی [غرضی داشته باشی]، بیایی مطالب او را نگاه کنی شاید یک چیزی گیرت می آمد. گفتی: اینکه اینجا گفته پس معلوم است یعنی این می خواهد بگوید من زودتر از او این را فهمیدم. مگر می شود کسی زودتر از فلانی بفهمد؟! مگر می شود کسی زودتر از فلانی اقدام کند؟ مگر می شود کسی به این مطالب زودتر برسد؟ پس می گذاری کنار. خب چه کار کردی؟ یک خط خط قرمز بر سعادت خودت کشیدی، یک خط بطلان بر عمر خودت کشیدی، در چه چیزی افتادی؟ در دنیا [افتادی]! دنیا هم گاهی پشت بر زین، گهی زین به پشت! دنیا همین است. پس چرا ناراحت می شوی؟ همین است!

وقتی کسی در دنیا بیاید، دنیا یک وقتی بالاست

انسان هرچه بخواهد می‌گوید، یک وقت هم دنیا می‌زند بر سر آدم، آدم را پایین می‌برد، آن وقت آدم مدام داد می‌زند: «ای داد بیداد! حق کجاست؟! عدالت کجاست?!» آقا تو خودت اول عمل نمی‌کردی. خودت همین کسی بودی که یک وقتی ایراد می‌گرفتی! حالا چه اشکال دارد؟ حالا یک مدت هم تو زیر باش، تا حالا بالا بودی حالا پایین باش. چرا؟ چون هم بالایت دنیا بود هم این [پایین بودن] دنیاست، هر دو دنیاست.

ثُمَّ يَوْفِقُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ؛ خدا توفیق می‌دهد که حرف این مؤمن را بپذیرد. **فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛** به واسطه این، خدا بین خیر دنیا و آخرت برای این فراهم می‌کند. **وَيَجْمَعُ عَلَى مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنًا فِي الدُّنْيَا وَعَذَابَ الْآخِرَةِ؛** او آنهایی که آمدند در مقابل حق ایستادند، آنهایی که آمدند بکشند، هم لعن دنیا نصیبشان شد - که بله دیگر اینجا نیاز به توضیح نیست - عذاب آخرت هم که تشریف ببرند آنجا و باید آنجا حساب پس بدهند.

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

اینها برای چیست؟ اینها برای این است که حضرت در اینجا می‌خواهد بفرماید زمان غیبت و ظهور اصلاً معنا ندارد. حالا خود حضرت در زمانی که حضور داشتند خود امام عسگری علیه السّلام مگر در غیبت نبودند؟ در غیبت بودند دیگر! این چه ظهوری است که دور، یک چهاردیواری باشد کسی نتواند برود؟! این ظهور نیست. حتّی الآن معروف و مشهور است که امام عسگری حتّی حج را هم انجام نیاوردند، اما به نظر من این مطلب صحیح نیست.

ما روایت داریم که امام عسگری در مکه بوده و راوی روایت نقل کرده^۲ و بعید است که عمره مفرده باشد، غیر از این هم امام علیه السّلام حج را انجام می‌دهند. می‌خواهم بگویم این مطلبی که معروف هست صحت ندارد. اتفاقاً من خیال می‌کنم خداوند صلاحی که در اینجا دیده، اقتضا تدبیر و تدبیر الهی این بوده که مردم را آماده کند برای آن زمان غیبت که دیگر بتوانند زمان غیبت را درک کنند.

۱. رجوع شود به الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۳۹.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵.

حضرت می فرماید: «کسی که این طور باشد خدا یک نفر را می فرستد و آن مؤمن آن مطلب را به گوش می رساند.» ما باید از این درس بگیریم، این را باید اسوه قرار بدهیم.

تا به حال اتفاق نیفتاده ما بین یک دو راهی گیر کرده باشیم، بر سر یک چیز گیر کرده باشیم، یک دفعه به نظرمان می رسد با فلان رفیقمان تماس بگیریم و نظرش را بخواهیم! تا تماس می گیریم می گوید: نه نه این کار را نکنی، به این دلیل! به این دلیل انجام نمی دهیم. این چیست؟ این همان مؤمنی است که خدا قرار داده، این همان است. چه کسی در ذهن شما انداخت که با فلانی تماس بگیری؟ اگر نمی گرفتی به آن کار اقدام می کردی. [این جریان] چیست؟ آن نور ولایت و آن احاطه ولایتی که در نفوس سریان دارد، همان می آید خط و خطوط را تعیین می کند تا به آنجا برساند. اما اگر آن ولایت نباشد به جایش ولایت شیطان است. آنکه می گوید تماس بگیرم، آن می گوید با یکی دیگر تماس بگیر، با یکی دیگر تماس می گیری می گوید همان را انجام بده! آن شیطان است، آن اولی رحمان است.

حکایتی از پناهگاه ساختن یکی از

شاگردان علامه طهرانی

یک شخصی از بستگان بود که فوت کرد. یک زمانی از شاگردان مرحوم آقا هم بود بعد جدا شد. او در همان زمانی که جنگ بود، در شهرها بمب می‌انداختند و چه می‌کردند، آمده بود مشهد پیش مرحوم آقا و داشت تعریف می‌کرد که: «بله آقا، در منزلی که در فلان‌جا داریم آمدم برای بچه‌ها و خودمان پناهگاه درست کردم، نه متر زیرزمین! پناهگاه درست کردیم و به اندازه شش ماه آذوقه بردیم و در آنجا ذخیره کردیم.» داشت این توضیحات را می‌داد، یک‌دفعه دیدیم آقا زدند زیر خنده، همینطور می‌خندند - یک چنین خنده‌ای از ایشان ندیده بودیم - او همینطور دارد تعریف می‌کند: «پناهگاه ما این است، تهویه‌اش این است، آذوقه‌اش این است، شش ماه فلان است، بمب‌اتم هم بخورد این طوریش نمی‌شود!» ایشان (مرحوم آقا) همینطور دارند می‌خندند. بعد وقتی حرفش را زد، مرحوم آقا رو کردند گفتند:

«عزیز من! مگر مجبور بودی از پناهگاه دریایی

که بروی زیر اعماق زمین پناهگاه درست کنی؟! «
او یک دفعه فهمید خودش را زد به آن راه و
مطلب را پیچاند و رفت. مگر مجبور بودی؟! تو
خودت را از پناهگاه درآوردی، آمدی زیر زمین در
اعماق زمین بروی پناهگاه درست کنی!

این همان ولایت است که می آید چه می کند؟
انسان را نگه می دارد و راه انسان را تصحیح می کند،
فکر انسان را تصحیح می کند و به آن صراط مستقیم
و صراط حق حرکت می کند.

همیشه مرحوم آقا این آیه را می خواندند: ﴿الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾
ما هم همین را باید بگوییم؛ شکر خداوندی که ما را
هدایت کرد بر سر سفره اولیاء قرار داد، ما را بصیر
کرد به مبانی آنها و به مطالب آنها که در این زمان و
به خصوص در این زمان و به خصوص در این فتن
آخرالزمان ببینیم که چه می کنیم و راههای مختلفی که

^۱. سوره اعراف (۷) آیه ۴۳. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۵:

«سپاس و حمد اختصاص به خداوند دارد که ما را بدین منزل و مقام رهبری
کرد؛ و اگر هر آینه خداوند ما را بدینجا هدایت نمی فرمود، ما هیچگاه
خودبه خود و در خود چنین نبودیم که بتوانیم بدین مقام و منزل هدایت
شویم.»

پیموده شده این راه‌ها را تجربه کنیم و ببینیم.

تحلیلی از فریب خوردن برخی علماء

دوران مشروطه

در خیلی از موارد صرفاً اطلاعات و علم کفایت نمی‌کند؛ آنهایی که در زمان مشروطه گول مسائل و فریب‌های دول مستعمره و آن شیاطین و ابالسه را خوردند آدم‌های بی‌سوادی نبودند، اگر سوادشان بیشتر از بقیه نبود کمتر نبود، ولی می‌بینیم چطور گول خوردند، چطور فریب خوردند و نمی‌دانستند که پشت قضیه کیست؟ نمی‌دانستند چه دست‌هایی پشت این مسئله است. وقتی که کار به آنجایی رسید که قرار بر حذف شد یک‌دفعه صبح از خواب بلند شدند دیدند که میرزا کاظم خراسانی از دنیا رفته، چه کسی به او سم داده است؟ همان قهوه‌چی که برای آقا و برای افراد دیگر چایی و قهوه می‌آورد، این [عامل] انگلیس بوده است.^۱

عزیز من! ما نمی‌گوییم این شخص، این مرد بزرگ [انسان بدی بوده است]، ولی آیا بهتر نبود که

^۱. رجوع شود به مرگی در نور، ص ۲۷۸ - ۲۸۱.

انسان در این موارد توجّه به افراد دیگری داشت و به اشخاص دیگری که سوای علم و سوای این اطلاعات و سوای این معلومات دستشان به یک جاهای دیگر بند بود، [توجه می کرد]؟!!

آن کسی که می گوید بنشینید سر جایتان - به ما می فرمود - و از جایتان تکان نخورید و خواهید دید که چه خواهد شد! او به غیر از علم و سواد و این کتاب‌هایی که ما خواندیم، چیزهایی دیگری را خوانده بود که ما نخواندیم. و لذا می بینید عجب! حق با آنها بوده و مطلب دست آنها بوده و ما دستمان خالی بوده است. پس حال باید

ره چنان رو که رهروان رفتند *** ...^۱

إن شاء الله امیدواریم که خداوند متعال دست ما را بگیرد، فهم ما را باز کند، ما را در راه و صراط آنها که صراط مستقیم است ما را در آن راه موفق و بیش از پیش مقضی المرام بدارد.

از لطف و بزرگواری رفقا خیلی تشکر می کنیم.

إن شاء الله امیدواریم که هم چنان که ما همه رفقا را از

^۱ . دیوان شاه نعمت الله ولی، مثنویات، مثنوی شماره ۵۶

دعا فراموش نمی‌کنیم آنها هم گه‌گاهی به یاد ما باشند، حالا همان یکی‌اش هم بگیرد کافی است.
إن شاء الله که همیشه مؤید و موفق.

گرچه «بعد منزل نبود در سفر روحانی»^۱ دلها مرتبط و ان شا الله نفوس متحد و با این نفوس و با این همت که المرء يطيرُ بهمته، با این همت‌ها همه بتوانیم در همان مسیر آنها بدون لغزش و انحراف حرکت کنیم
إن شاء الله. مسئله این است و این مهم است، وإلاّ انسان امروز دنبال يك قضیه برود، يك ماه بگذرد، دو ماه، بعد يك دفعه ببینید، عجب! آن‌طور شد؛ دوباره بیاید دنبال يك مطلب دیگر [برود]؛ از هر بادی که يك صدایی که بیاید به دنبال آن حرکت کند؛ أتباعُ كُلِّ ناعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ؛^۲ هر صدایی درمی‌آید آدم

^۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۷۲:

گر چه دوریم به یاد تو قدح می‌گیریم ***

بعد منزل نبود در سفر روحانی

^۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۹۶:

«النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَ هَمَّجٌ رَعَاعٌ؛ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجُوا إِلَى رُكْنٍ

برود. خب نتیجه‌اش چه شد؟ پنج سال پیش شد چهار سال پیش، چهار سال پیش شد سه سال پیش، سه سال پیش دو سال پیش، امسال هم همین‌طور یک سال یک سال، بیاید و بگذرد و هیچ، صفر. شما اطلاعاتتان، معلوماتتان، بهره‌تان را بگویید - واقعاً سؤال می‌کنم - بهره‌تان را نسبت به مطالبی که چهار سال پیش بود تا آنچه که الآن است چقدر در دست شما هست؟ اگر هم چیزی بوده رفته، چیزی گیر نیامده! هیچ‌چیز در این دست نیست! پس اینها چیزی است که به درد نمی‌خورد، دردی از انسان دوا نمی‌کند.

ما باید دنبال مطالبی برویم که وقتی یک ماه گذشت ببینیم یک چیزی گیرمان آمد! به دنبال یک

وَتَيْقُ.»

ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۲۶۸:

«مجموعه افراد مردم سه طایفه هستند: طایفه اول: عالم ربّانی است. گروه دوم: متعلّمی است که در راه نجات و صلاح و سعادت و فوز گام برمی‌دارد. و دسته سوم: افرادی از جامعه هستند که دارای اصالت و شخصیت نبوده، و مانند مگس و پشه‌هایی که در فضا پراکنده‌اند می‌باشند.

این دسته سوم، دنبال کننده و پیروی کننده از هر صدائی هستند که از هر جا برخیزد؛ و با هر بادی که بوزد در سمت آن حرکت می‌کنند؛ دل‌های آنان به نور علم روشن نگردیده؛ و قلب‌های خود را از نور علم مُنّور و مُستَضیی و روشن نگردانیده‌اند؛ و به رُکنِ وثیق و محلّ اعتمادی که باید انسان به آنجا تکیه زند، متکی نشده و پناه نیاورده‌اند.»

قضایایی برویم که بعد از گذشت یک سال بینیم
تغییری پیدا شد، تحوّل پیدا شد. این مسئله است
وإلاّ انسان مدام به دنبال این حرف و آن حرف
[باشد] آخرش که چه؟ خب همین هم هست و
سودی برای انسان ندارد.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ